

۹	أَذَلَّ: ذلیل کرد، خوار کرد		«الف»
	لِيَذُلَّ: تا خوار کند	۸	أَبَتْ: پدر من
۱۰	أُرشِدَ: راهنمایی کرد	۱۰	إِبْتَهَجَ: شادمان شد
۴	الْإِزْغَامَ: بر خاک افکندن، شکست دادن	۱	إِبْتَعَدَ عَنْ...: از ... دور شد، از ...
۵	الْأَسْبُوعَ: هفته		دوری جست
۱۰	اسْتَقَرَّ: استقرار یافت	۵	أَبْعَدَ: دور کرد
۱	اسْتَوَى: برابر شد، مساوی شد	۴	إِتَّبَعَ: پیروی کرد
۴	الْأَسْرَ: اسارت	۴	إِتَّقَى: تقوا پیشه کرد
۲	أَشْعَلَ: روشن کرد، شعله‌ور ساخت		إِتَّقَ: تقوا پیشه کن
۴	إِعْتَبَرَ: پند گرفت	۷	أَتَى (بِ) إِيْتِيَانًا: آمد
۲	إِعْتَذَرَ: عذر خواست	۱	الْإِجْتِنَابَ: دوری کردن
۴	إِعْتَزَلَ: دست کشید، کناره‌گیری کرد	۹	الْإِجْلَالَ: شکوه، جلال، بزرگداشت
۴	الْأَغَانِي: ج. الأَغْنِيَة، آهنگ، آواز (منظور):	۲	أَحَبَّ: دوست داشت
	آهنگ بی معنی و مفهوم)	۳	الأَحْمَرَ: سرخ
۲	أَفْلَحَ: رستگار شد	۱	أَخْرَجَ: بیرون کرد
۱	أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد	۳	الأَخْيَارَ: جمع الخیر، برگزیده، نیک

۸	أَيَّدَ: تأييد کرد	۶	الأَقْفَالُ: ج فُفْل
		۴	أَقْلٌ: کم انجام داد
		۱	الأَقْوَمُ: درست تر، پایدارتر
۳	البَاحِثُ: محقق	۳	الاکْتِسَابُ: به دست آوردن
۹	بَتَّ — بَتًّا: پراکند، بخش کرد	۱	أَكْرَمٌ: گرامی داشت، اکرام کرد
۳	بَحَّدَ ذَاتَهَا: خود به خود، فی نفسه	۶	الأكْيَاسُ: ج الکیس، کیسه، همیان
۶	بَدَأَ (بَ) بَدَأً: دست به کار شد، شروع کرد	۲	أَلْجَأَ إِلَى: وادار کرد
۲	الْبِدَايَةُ: آغاز و اوّل هر چیز	۳	أَلَّفَ: تألیف کرد، گردآورد
۱۰	الْبِدْرُ: ماه کامل، ماه شب چهاردهم	۱	أَلْهَمَ: الهام کرد، در دل افکند
۳	الْبِدْعُ: ج بدعة، رسم نو در دین نهادن	۵	الأمَّارةُ: بسیار امرکننده
۴	بَدَّلَ (بَدَلًا): بخشش کرد	۴	الأمَّالُ: ج الأمَل، امید و آرزو
۱	البِشَاشَةُ: گشاده رویی	۴	الأمَانِيّ: ج أمْنِيَّة، آرزو
۴	البِطْلُ: دلاور، قهرمان	۵	أَمْضَى: گذراند
۱۰	بَلَ (بَلًا): مبتلا کرد، امتحان کرد	۱۰	أَنْبَتَ: رویانید
۲	البُؤْسَاءُ: ج البؤس، بینوا	۲	إِثْتَحَبَ: برگزید
۱۰	الْبُهْجَةُ: سرور، شادمانی	۱۰	الانتِفَاعُ: بهره بردن، استفاده کردن
		۷	إِنْخَنَى: سر فرود آورد، خم شد
			لا تَنْحَنِ: تسلیم مشو!
۱۰	تَأَمَّلَ: درنگ کرد	۸	أَنْصَتَ: ساکت شد، سکوت کرد
۱۰	تَبَارَكَ: مبارک گشت	۳	إِنْفَصَلَ: جدا شد
	فَتَبَارَكَ اللهُ: پس بزرگوار است خدا!	۹	الأنُوفُ: ج الأنف، بینی
۴	تَبِعَ (بَ) تَبِعًا: پیروی کرد، دنبال کرد	۱۰	أَوْدَعَ: به ودیعت نهاد، امانت گزارد
۳	تَحَدَّثَ: حرف زد، سخن گفت	۱	أُيٌّ: کدام

	۱۰	تَذَكَّرَ: به خاطر آورد
۹	۹	تَجَرَّعَ: جُرعه جُرعه نوشید، کم کم نوشید
۴	۹	التَّحَلَّى: آراسته شدن
۹	۹	الترجمة: زندگی نامه، ترجمه ی احوال
۲	۵	التَّشَاؤُم: بدبینی، فال بد زدن
۵	۳	تَشَكَّلَ: صورت گرفت
۳	۵	التَّفَاؤُل: خوشبینی
۱	۵	التَّلُّ: تپه، توده ی خاک و ریگ
۲	۱۰	تَمَتَّعَ: بهره مند شد
۵	۲	التمر: خرما
	۱۰	تَنَافَسَ: رقابت کرد، مسابقه داد
	۱۰	التَّنْقِيَةُ: پاکیزه کردن، پاک کردن
	۲	التَّوَابُ: بازگشت کننده، توبه کننده
	۳	تَوَصَّلَ إِلَى: دست یافت، رسید
	۶	تَوَكَّلَ عَلَى: توکل کرد، تکیه کرد
	۲	التَّهَيُّةُ: تهیه کردن
		(ث)
	۲	الثُّغُورُ: ج ثغر، مرز
	۲	الثَّقِيلُ: سنگین
	۵	الثَّمِينَةُ: گران بها، فاخر
	۷	ثَارَ (يشور — ثورة): انقلاب کرد، قیام کرد
		ثُورِي: به پاخیز
		(ج)
		الجَائِمُ: سینه بر زمین نهاده، زمین گیر
		جَاوَزَ: نزدیک شد، همسایه شد
		الجاهزة: آماده، حاضر
		الجِرَابُ: انبان، کیسه
		الجُزُرُ: ج الجزیره، جزیره
		جَنَاحُ: بال
		جَبَّ: دور کرد
		الجُوعُ: گرسنگی
		الجَوْلَةُ: جَوْلان دادن، قدرت نمایی
		(ح)
		الحَازُّ: گرم
		حَاسَبَ نَفْسَهُ: از خود حساب کشید
		حَاكَى: تقلید کرد
		حَاوَلَ: تلاش کرد
		الحِرَّاسُ: جمع الحارس، نگهبان، کشیک
		حَرَمَ: حرام کرد
		حَسِبَ (—) حُسْبَانًا: پنداشت
		حَصَلَ عَلَى (—) حَصُولًا: به دست آورد
		حَصَلَ: به دست آورد
		حَطَّ: فرود آمد، نشست
		حَقَرَ (—) حَقْرًا: کوچک و خوار شمرد

۳	الدُّسْتُورُ: قانون، قانونِ اساسی	۲	حَكَمَ (سُ) حُكْمًا: داوری کرد
۱	دَعَا (سُ) دُعَاءً: خواند، صدا زد	۲	الحِلُّ: حلال کردن
۲	دَقَّ (سُ) دَقًّا: [در را] کوفت	۱	حَلَّ العُقْدَةَ: گره را گشود
۳	الدَّوْرَانُ: چرخش	۷	الحُلْمُ: رؤیا
۷	دَوَّنَ: به جز	۲	حِينئذٍ: آنگاه، در این هنگام
۹	الدَّوْبُ: با استقامت، پایدار		

«خ»

	«ذ»	۲	الخُبْزُ: نان
۱ و ۲	ذَا، ذات: صاحب	۵	الخَبِيرُ: خیره، با تجربه، کارشناس
	ذَا حَاجَةٍ: نیازمند	۱۰	الخِتَامُ: پایان، مُهر
	ذَاتُ بَهْجَةٍ: زیبا و خترم		خِتَامَهُ مَسَكٌ: مُهر آن از مشک است.
۲	ذَاقَ (سُ) ذَوْقًا: چشید	۱	الخِزَانَةُ: ج الخزینة، گنجینه
	ذُقْ: بچش!	۸	الخُطَّةُ: نقشه
۹	الدُّبَابَةُ: مگس	۳	الخِلَالُ: میانِ
	«ر»	۵	خَلَبَ: شیفته کرد، رُبود
۶	الرَّاتِبُ: حقوق	۹	خَلَدَ: جاودانی کرد
۴	الرَّاعِي: چوپان، در این جا: عهده دارِ	۳	الخَلِيلُ: دوست
	مَسْئُولِيَّتِ، مسؤول اداره کردن	۸	خَيْرَةٌ: بهترین

«د»

۵	الرَّائِعُ: دلپسند، زیبا	۸	الدَّابَّةُ: جنبنده
۳	رَأَى (سَ) رُؤْيَةً: دید	۲	دَافِعٌ عَنِ: از... پشتیبانی کرد
۳	الرَّثِقُ: بسته	۲	الدَّرَاهِمُ: جمع الدَّرْهَمِ
۵	الرَّحْلَةُ: سفر		

۲	سَرَّ (س) شُوراً: شاد کرد	۱۰	رَدَّدَ: تکرار کرد
۳	السراج: چراغ	۳	الرسائل: ج رساله، کتاب، رساله، نامه
۶	السريرة: درون، نهان	۵	الرشاد: راستی و درستی، راه درست
۷	السعة: گشایش	۲	رَضِيَ (ر) رِضاً: خشنود گردید، راضی شد
	ذو سعة: دارا، توانگر	۴	الرعيّة: رعایا، بیروان، شهروندان
۸	سَلَبَ (س) سَلْباً: دزدید	۵	رَقَبَ (ر) رُقوباً: با دقت نگاه کرد
	سُلِبَتِ قدرتنا: قدرت ما سلب شد	۵	الرمليّ: شنی
۷	سار (س) سَيراً: حرکت کرد	۹	الرهين: در گرو، مورد محاسبه قرار گرفته،

مسؤول در برابر عملی که انجام داده است

#### «ش»

۲	شَبَّعَ (س) شَبْعاً: سیر شد		«ز»
۸	شِرذمة: گروه اندک، دار و دسته	۴	الزخرف: زر و زیور
۲	الشيمة: منش، خصلت	۶	الزین: زینت، خوبی
۶	الشين: ننگ، بدی، رسوایی		

#### «س»

	«ص»	۸	الساحة: میدان
۷	الصامد: پایدار	۶	الساورة: شاد
۷	صَبَّ (س) صَبّاً: ریخت	۵	الساعة: قیامت
۷	الصبر: گیاه تلخ	۱۰	ساعَدَ: کمک کرد
۳	صَحِبَ (س) صُحْبَةً: همراه شد، یاری نمود	۴	الساعي: کوشا
۱	صَلَّى (صَلَّ = فعل امر): درود و سلام فرستاد	۲	سَجَرَ (س) سَجراً: آتش روشن کرد
۷	الصُّمود: مقاومت، پایداری	۱	السخاء: بخشش، جوانمردی
۷	الصوب: جهت، سمت و سو		سخاء الكف: بخشندگی

	۹	الصَيْحَةَ: بانگ، فریاد
۲	۳	الصَيْدَلَةَ: داروسازی
		«ع»
۲		عَاتِبٌ: ملامت کرد
۵		عَاشٍ (عِشاً): زیست، زندگی کرد
۸		العَاقِبُ: طرد شده، نفرین شده، لعنت شده
۴	۹	ضَجِرَ (سَ): ضَجْرًا مِنْ: برآشفته شد، به ستوه آمد
۳	۴	الضُّحَى: قبل از ظهر
۸	۵	الضَّلَالُ: گمراهی
۴	۱۰	ضَمِنَ (سَ): ضَمَانَةً: ضمانت کرد
۱	۴	الضِّيَاعُ: نابودی
		«ط»
۳		العَشْرِينَ: بیستم
۷		العَظْمُ: استخوان
۸	۱	عَقَدَ (سَ): عَقْدًا: محکم کرد
۶	۹	العَلَانِيَّةُ: آشکار، ظاهر
۳	۴	علم الفَلَكِ: علم هیئت و اخترشناسی
۶		العَمِّ: عمو
۷		عَمَّا (عَمًا + ما): «ما»، حرف زائد
	۷	عَمَّا قَرِيبٍ: عن قریب، به زودی
۹	۳	عَمَّرَ: عَمْرٍ دَرَّاز دَاد
۹		العِنَاءُ: رنج
۸		العِنَادُ: مخالفت، لجبازی و بکندگی
		«ظ»
	۵	الظَّبِي: آهو
	۸	ظَفِرَ (سَ): ظَفْرًا: پیروز شد
۳	۲	الظُّلْمَاءُ: تاریکی، شب بسیار تاریک
		«غ»
۳		غَالِيَةً: گالیله

۳	الغامض: پیچیده	۵	فَطِنَ (مَ) فَطْنًا: بی‌برد، متوجه شد
۱۰	الغاية: هدف	۱	فَقِهَ (مَ) فَهْمًا: فهمید، درک کرد
۴	الغزل: غزل، لهو و لعب		
۷	الغزاة: (جمع غازی) مهاجمان اشغالگر،		
	غارت کنندگان متجاوز	۱۰	القُبَّة: گنبد
۸	عُسِلَتْ عقولهم: شستشوی مغزی شدند	۹	القدوة: الگو، نمونه
	غَصِبَ (بِ) غَصْبًا: به ستم گرفت، غصب کرد	۲	القربة: مشک آب، کوزه
۷	الغض: جدید، تازه	۲	قَرَعَ (مَ) قَرَعًا: [در را] کوفت، [به در] کوبید
۷	الغضاضة: لطافت، تازگی	۵	قُرُون: جِ قُرْن، شاخ
۹	الغی: گمراهی	۲	قَصَّرَ: کوتاهی کرد
۷	غَيَّرَ: تغییر داد، دگرگون کرد	۴	قَصَّرَ: کوتاه کرد، کم کرد
۱۰	الغیوم: ج الغیم، ابر	۸	قَضَى (بِ) قَضَاءً: انجام داد، گذراند،

طی کرد

«ف» قَضَى نحبه: به عهد خود وفا کرد، نذرش را

۴	فاز (بِ) فوزاً: موفق شد، رستگار شد	۴	ادا کرد، از دنیا رخت برکشید
۵	فَتَّشَ: جستجو کرد	۹	الْقنديل: چراغ
۳	فَتَّقَ (بِ) فَتْقًا: شکافت، گشود	۷	فَنَطَ (مَ) فَنَوطًا: نومید شد
۴	الفتی: جوان، جوانمرد	۴	الْقِيم: ج القيمة، ارزش

فَرَّحَ: شادمان کرد

۳ فَصَّلَ (بِ) فَصْلًا: جدا نمود

۴ قل الفصل: سخن حق را بگو

۵ فضة: نقره

الفضیة: نقره فام

«ک»

۹ الكد: زحمت، تلاش، کوشش

۹ الكدح: رنج، زحمت

۱ الكرام: ج الکریم، جوانمرد، بخشنده

۳	مَرَّ (مُرٌّ) مرور: گذشت، سپری شد، حرکت کرد	۶	كَسَرَ (كَسْرًا) شکست
۸	مَرَحَبًا بِكَ: درود بر شما، خوش آمدید	۹	الكِفَاف: اندازه، به قدر کفایت
۵	المزهریة: گلدان	۳	كَفَّرَ: پوشاند
۱۰	المسك: مشک که ماده‌ای است خوشبو و معطر	۳	كما: کما این که، همانطور که، مثل
		۳	الکوکب: ستاره، سیاره

### «ل»

۳	المضيئة: روشنی بخش، فروزان	۲	اللعب: بازی
۵	المكروه: منفور، ناپسند	۲	لَعِقَ (لَمًّا) لعقا: چشید
۳	المُلتصق: به هم پیوسته، چسبیده	۹	لِمَ (لِمَا + ما): برای چه، چرا؟
۲	مِمَّا (مِنْ + ما): از آن چه	۹	اللَوْن: رنگ
۲	المملوء: مملو، پُر	۷	لَانَ (لَمًّا) لینا: نرم شد
۳	المنّ: منت نهادن		

۶	المنصب: مقام، شغل		
۱۰	المواصلة: ادامه دادن		
۱۰	المودة: دوستی، محبت	۴	الماشي: رونده
۲	المنهوم: حریص	۱۰	المتردد: مُردّد، دارای شک و تردید
۹	الميزة: ویژگی، برجستگی	۳	المجال: عرصه، زمینه

### المجالات الفكرية: زمینه‌های فکری

	«ن»	۲	المُجَدَّة: کوشا
۱	ناحي: راز و نیاز کرد	۹	المحيط: احاطه کننده، مسلط
۲	ناول: عطا کرد، تسلیم کرد	۱۰	المُخَضَّرَة: سرسبز
۵	نَبَّه: آگاه کرد، یادآوری کرد	۳	المرء: انسان
۸	النحب: عهد و پیمان، زمان و وقت مرگ	۵	المُرَّة: تلخ



۴	وَأَلَى: مقام داد، حکم کرد	۳	نحو: به سوی، به طرف
۱	الوهم: خیال، تصور، توهم	۲	نَزَلَ: نازل کرد، فرود آورد
۲	ويحك: وای بر تو	۱	نَشَرَ (س) نشرأ: بازکرد، گشود
۲	ويل: وای!	۹	النماذج: جمع نمودج، نمونه
	ويل لي: وای بر من		نماذج مثالية: الگوهای والا و برتر
		۴	التوم: خواب
		۴	التهب: غارت
۳	الهامد: سرد و خاموش، بی آب و علف	۱	نَهَجَ (س) نَهَجاً: نشان داد
۳	الهبوط: فرود آمدن	۶	نَهَضَ (س) نَهَضاً: برخاست
۴	هَجَرَ (س) هَجَرأ: ترک کرد، دست کشید		
۱	هَدَى (س) هَدَى: هدایت و راهنمایی کرد		
۴	هَزَلَ (س) هَزَلأ: بیهوده سخن گفت، شوخی کرد	۷	الوائق: مطمئن
۸	هَوَّنَ: آسان نمود		وَدَّ ← مودة
	هَوَّنَ عليك: سخت نگیر!	۵	واجه: روبه رو شد
۸	هَيَّنَ: سهل و آسان	۲	واحيائي: شرم باد! وای بر من، واخجالنا!
۹	الهناء: گوارا	۲	الوالي: حاکم شهر
		۳	الوجيزة: مختصر و مفید
		۱۰	وَفَّرَ: آماده کرد
۷	الياسمين: گل یاسمن، گل یاس	۷	وَلَدَ (س) ولادة: زایید
۲	اليتامى: ج یتیم، یتیم		نولد: زاییده می شویم
۱	يَسَّرَ: آسان گردانید	۹	وَلَّى: روی آورد
			وَلَّ: روی بیاور

«والحمد لله»

